

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

با بعضی از رفقا صحبت نمودیم و قرار بر این

شد که امسال از بحث دوم خودداری کنیم؛ چون اگر

بخواییم صحبت در این مسأله به جایی برسد طبعاً

با فرصت بیست دقیقه و بیست و پنج دقیقه، نمی شود

و از هر دو طرف مطلب می ماند. لذا گفتیم مبحث

قضاء و قدر تمام شود و ان شاء الله اگر توفیق و حیاتی

باقی بود در سال جدید این دو را پیگیری کنیم؛ چون

از اوقات درسی هم چندان زمانی باقی نمانده است.

در بحث قضا و قدر - همان طور که عرض

شد - مسائل مختلفی باید مطرح شود؛ بحث فلسفی،

بحث عرفانی و اینکه احادیث و آیات به چه نحوه با

این مطالب منطبق می شود. عمده اشکال روی آیات

و احادیث است که اگر مسأله در مباحث عقلی یا

شهودی به نقطه قابل توجیهی نرسد طبعاً ما در مباحث نقلی دچار اشکال خواهیم شد، آن وقت باید به انواع مجازات و اعتبارات متشبث شویم، چطور اینکه به همین کیفیت عمل شده است. چون در بعضی از احادیث آمده که در نیمه شعبان تقدیرات رقم می‌خورد، در بعضی‌ها سه شب ماه مبارک رمضان، در بعضی‌ها شب بیست و هفتم را هم ذکر کرده‌اند، در بعضی از روایات دهه اول ذی‌حجه را در تقدیر انسان نقش داده‌اند. اینها من حیث المجموع مسائلی است که موجب بروز بعضی از اشکالات هست. آنچه که از همه مهم‌تر هست، روایات مربوط به شب‌های ماه مبارک رمضان است که در بعضی از آنها تصریح بر این مسأله است. در حدیثی از امام حسن علیه‌السلام که در روز بیست و یکم ماه رمضان هست. در آنجا تصریح بر این است که دیشب همان شب قدر بود که پدرم به شهادت رسید و حضرت اسمی از شب بیست و سوم نمی‌آورند. در بعضی از روایات شخصی از رسول خدا راجع به ادراک شب‌های ماه مبارک در مسجد النبی و در کنار پیامبر

سؤال کرد، حضرت شب بیست و سوم را فرمودند که اگر نمی‌توانی هر شب را بیایی، شب بیست و سوم را بیا.

روی هم رفته مسائل مختلفی هست؛ لذا بزرگان همیشه با تردید به این قضیه نگاه کرده‌اند. بعضی از افراد در مقام توجیه فرموده‌اند که مقصود ائمه این بوده که این قضیه را مردّد نگه دارند تا مردم به واسطه تردید، همیشه در حالت تهیّو باشند؛ چون اگر مشخص شود و موعد متعین باشد، ممکن است افراد مسائل را به تسویف بگذرانند.

فرض کنید اگر صادق مصدّقی به انسان بگوید که: آقا سه سال دیگر در روز فلان، مرگ تو اتفاق خواهد افتاد. آدم می‌گوید حالا تا سه سال دیگر خدا بزرگ است. می‌دانیم واقعیت دارد حالا خیلی در بند این و آن نباشیم؛ یک ماه مانده به اینکه فوت اتفاق بیافتد، دست به کار توبه می‌شویم، رفع و رجوع و حلالیت از این و آن و کارها را رُفت و ریس می‌کنیم و برای رفتن آماده می‌شویم. این سه سال را به بطالت می‌گذرانند و سه سال از عمر خود

را به تنبّه نمی‌گذراند. اما اگر به او گفته شود که از
الآن تا سه سال دیگر، هر روز برای تو احتمالش
هست، ممکن است فردا اتفاق بیافتد؛ ولی می‌دانم که
سه سال بیشتر نیست. این را اگر کسی بگوید طبعاً
حال انسان متفاوت است. ممکن است بگوید آقا
پانزده روز دیگر باشد، یک هفته دیگر باشد؛ این
مسأله از کجا پیدا است!؟

می‌گویند سالک همیشه باید روزگارش را در
حال انتظار و تردد بگذراند؛ تردد نه به معنای شک،
بلکه به معنای آمادگی و تهیو برای سفر.

مرحوم آقا می‌فرمودند: وقتی شب سرتان را
می‌خواهید به بالش بگذارید، باید اطمینان نداشته
باشید که فردا صبح، سر از خواب بردارید؛ انسان باید
با این حال باشد، یعنی حالش این طور باشد، روزش
را این طور گذرانده باشد که هر وقت آمدند گفتند:
بسم‌الله! بگوید: بفرمایید مطلب و مشکلی نیست!
این را حالت تهیو می‌گویند. نفس این طور است،
مگر برای افرادی که از این مسائل رد شده‌اند و این
پل‌ها را پشت سر گذاشته‌اند و اصلاً جهان‌بینی آنها

با سایر افراد تغییر پیدا کرده است؛ برایشان حضور عندالله مهم است نه گذران این عمر. بعد هم در ضمن یک آمادگی برای حرکت که آن هم خیلی اهمیت ندارد. آن حضور برایشان از همه چیز مهم‌تر است.

در مجلس گذشته راجع به قضیه قضاء و قدر عرض شد که مطلب این‌طور نیست که اعمال انسان در یک شب، یک ساعت، یک دقیقه، یک ثانیه به خصوص تقدیر شود و سرنوشتی که برای انسان در سال آینده باید رقم بخورد در آن موقع مشخص، منجز و به فعلیت برسد. این مطلب به این کیفیت نیست؛ بلکه - همان‌طور که عرض شد - آن عالم عالمِ ثابتات است؛ در عالم ثابتات قبل و بعد به‌طور کلی معنا ندارد که یک زمانی زمان متأخر باشد و یک زمانی زمان متقدم باشد و یک حال باشد و در آن زمان متأخر، این جنبه در آنجا تحقق پیدا کند.

عالم ثابتات، یعنی عالمی که در آنجا همه چیز حضور دارد گرچه از دید ما آن مسأله پنهان است، بر خلاف عالم سیالات و عالم تدریجیات و متدرج

الحدوث و الحصول، که قبل و بعد، در ظهور و در حضور راه ندارد. قبل، در قبلیت خودش ثابت است و بعد هم هنوز نیامده و انسان همیشه در آن زندگی می‌کند. نه آن توقفی، بلکه آن سیال؛ هیچ وقت چرخه زمان در حرکت‌هایی نمی‌ایستد که در قبل و بعد آن حرکت توقف داشته باشد و در آن حرکت، آیات - که به لحظات تعبیر می‌شود - در آنجا ثبوت و وقوف داشته باشد که انسان در آن موقع به خصوص، آن حادثه و پدیده را ادراک کند و به آن بعدی منتقل شود و در آن بعدی دوباره آن حادثه و پدیده و واقعه را در آن بعدی ادراک کند؛ این مسأله صحیح نیست.

حرکت سیالی، متشکل از حرکات وقوفی نیست؛ چون همه اینها متنافی و متضادّ با یکدیگر هستند. وقوف با حرکت تفاوت می‌کند؛ وقوف یعنی سکون، حرکت یعنی سیلان. سیلان با سکون در دو نقطه مقابل قرار گرفته‌اند و این دو نقطه مقابل را نمی‌تواند جمع کند. مثل اینکه یک حرکت به سمت راست، در عین حال حرکت به سمت چپ که در دو نقطه مقابل است، اگر بخواهد هر کدام از این دو

اتفاق بیافتد، باید دیگری معدوم باشد. بخواهد بعدی اتفاق بیافتد، دیگری باید معدوم باشد؛ در دو جهت مخالف حرکت کردن، مستحیل است. این وقوف و حرکت دو مقوله مخالف هم هستند. پس در یک حرکت سیلانی اصلاً وقوف معنا ندارد، نمی‌شود در آنجا اسم «آن» گذاشت.

بنابراین اگر یک شخص بخواهد آن «آن» را احساس کند، در آن «آن» وقوف راه ندارد؛ خود شخص همراه با خودش، با آن زمان با هم منطبق می‌شوند و در یک راستا قرار می‌گیرند و وقتی در یک راستا قرار گرفتند، برای هر دوی اینها، دو حالت متفاوت اتفاق می‌افتد؛ یکی حالتِ آنی، که از آن تعبیر به لا قبل و لا بعدیه می‌شود، یکی حالت سیلانی، که به انطباق خود آنها با حرکت زمانی مربوط است؛ اگر این انطباق وجود نداشته باشد، آنچه که در زمان اتفاق می‌افتد را نخواهد دید.

این قطار حرکت می‌کند و این ایستاده است. شما وقتی می‌توانید مناظر جلوی قطار را ببینید که چشم شما و وجود شما، همراه با قطار حرکت کند؛

قطار در حال حرکت است شما هم در درون قطار قرار می‌گیرید و این مناظر را می‌بینید. حالا اگر شما از قطار پیاده شدید و قطار شروع به حرکت کرد، دیگر شما آن مناظری که برای قطار قابل رؤیت است را نمی‌بینید؛ فقط آنکه در جلویتان هست را می‌بینید. آنچه که الآن مسافرین داخل قطار مشاهده می‌کنند، شما از آن محروم هستید؛ چون شما الآن منطبق با حرکت قطار نیستید، شما توقف کردید و ساکن شدید و در این ایستگاه پیاده شدید. آنها چون همراه با قطار در حال حرکت هستند می‌توانند ادراکات و حوادثی را که مشاهده می‌کنند را ضمیمه کنند؛ چون وجود او با وجود قطار هر دو در یک سنخ و در یک سبک قرار گرفته است.

حال اگر این شخص در حرکت کردن از قطار جلو بزند، یعنی فرض کنید که سرعتش را اضافه کند، از قطار بیاید پایین و با وسیله دیگر، تندتر از قطار حرکت کند؛ مثلاً قطار صد کیلومتر می‌رود، او صد و بیست کیلومتر حرکت کند. این به حوادث، پدیده‌ها و واقعیت‌هایی برخورد می‌کند که قطار در

حال حرکت هنوز به آن پدیده و واقعیت‌ها برخورد نکرده است. بیست دقیقه طول می‌کشد تا اینکه قطار بیاید. همیشه دو دقیقه جلوتر از آن واقعه مطالب را می‌بیند، چون در اینجا سرعتش بیشتر است.

حالا اگر یک شخص از آن سرعت درآمد و بالا رفت؛ یعنی از حرکت عرضی در یک ارتفاعی رفت و از آنجا نگاه کرد، دیگر با قطار حرکت نمی‌کند بلکه ثابت است، ولی چیزهایی را که مسافرین این قطار می‌بینند و دیده‌اند و بعد از ده دقیقه خواهند دید، همه را به یک لحظه می‌بیند. می‌بیند الآن آنجا چیست و اینجا چیست، آنجا چیست، و هم آن واقعه‌ای که دیگر مسافرین قطار آنها را نمی‌بینند و گذشته‌اند و دیگر نمی‌توانند ببینند؛ چون آن پدیده و واقعه را رد کرده‌اند؛ خودشان را هم بکشند به آن واقعه‌ای که می‌خواهند، نخواهند رسید؛ چون الآن نرسیده‌اند؛ فقط اینها روبرویشان را می‌بینند. ولی این شخص، هر سه واقعه را با هم می‌بیند. یکی آنکه گذشته‌اند، یکی اینکه الآن دارند می‌بینند و یکی اینکه هنوز به آن نرسیده‌اند؛ چرا؟

چون بالا آمده است! رفت در ثابتات، یعنی رفت در امر ثابتی قرار گرفت. لذا این دیدگاه فیزیکی تغییر به دیدگاه متافیزیکی پیدا می‌کند؛ البته ما متافیزیکی‌اش را در اینجا می‌گوییم ولی فعلاً هر دوی اینها جنبه فیزیکی و شخصی دارد.

الآن این حالتی که برای این شخص اتفاق افتاده است را برای این قطارِ زمان که حرکت می‌کند در نظر می‌گیریم؛ الآن ساعت شش و نیم است و می‌خواهد حرکت کند برسد به یک ربع به هفت، برسد به هفت، اینکه الآن قطار زمان حرکت می‌کند، بعضی‌ها هستند که از اینجا بالا می‌آیند و دیگر منتظر نیستند که همراه با زمان جلو بروند و ببینند که یک ربع به هفت چه اتفاقی خواهد افتاد و یا در خیابان چه اتفاقی خواهد افتاد؟! الآن ساعت شش و نیم است و یک ربع دیگر مانده است، اینها وقتی که بالا آمدند همان‌طوری که الآن برای ما امکان ندارد قضایایی که در ساعت شش بود - نیم ساعت پیش بود - را ببینیم، درحالی که دیدیم. شما که ساعت شش مطالب و مسائلی را دیدید و مشاهده کردید و

در ذهنتان است اما فقط در ذهنتان است، خودتان دیگر با آن مطالب درگیر نیستید، الآن در مرئی و منظر شما نیست؛ چون زمان گذشته و وقتی زمان گذشته شما دیگر نمی‌توانید آن را بگیرید، تمام شد! نیم ساعت گذشت، شما در این نیم ساعت قبلی دیدید. نیم ساعت بعد و یک ربع بعدی را هم نمی‌توانید ببینید، چون هنوز جلو نرفته‌اید. آنکه فعلاً می‌توانید چنگ به آن بیندازید همان پدیده‌ها و واقعیتی است که از ساعت شش و نیم، سه دقیقه چهار دقیقه گذشت، الآن آنها را مشاهده می‌کنید که عبارت است از صحبت‌های بنده، کیفیت جلوس، حرکات، سکنا و مطالبی که در این موقعیت انجام می‌شود. ما اگر توانستیم - که می‌توانیم، منتها کار دارد این طور نیست که هرکسی بتواند - از این موقعیت بالا بیاییم، خودمان را از زمان بالا بکشیم و از قانون زمان درآییم، به وقایعی که بعداً اتفاق خواهد افتاد اطلاع پیدا می‌کنیم. لذا الآن که ساعت شش و سی و پنج دقیقه‌ای هست بنده به شما می‌گویم که ده دقیقه دیگر در اینجا چه اتفاقی خواهد افتاد. می‌گویید! از

کجا؟ هنوز که نیامده است!

اینکه الآن من از اینجا بالا می‌آیم، در نیم ساعت دیگر یا امشب و فردا چه اتفاقی خواهد افتاد، الآن که بالا آمدم، در چه فضایی قرار گرفتم که توانستم اطلاع و اشراف پیدا کنم؟! که سایر افراد به یک چنین توان و قدرتی نمی‌رسند؟! به این می‌گویند ثابتات؛ یعنی وقتی که از قانون زمان خود را خارج کردم، وقتی از این قطاری که حرکت می‌کند بیرون آمدم و رفتم بالا بالا بالا در دوایست متری، سیصد متری، دو کیلومتری فضا قرار گرفتم، از آن بالا قطار و حرکت‌هایی که از آنجا کرده است را مشاهده می‌کنم، مناظر را می‌بینم به هر مقدار که بالا بروم و بتوانم نسبت به افق غلبه کنم، تا آن مقدار من نسبت به حوادثی که روی کره زمین در این مقطع و در این سیر قرار دارد اشراف پیدا می‌کنم.

پس من از دایره حرکت قطاریه و زمانیه خارج شده‌ام، آمدم در یک افق بالاتر، از آن افق بالاتر می‌توانم همه آنها را به یک لحظه ببینم و با هم مشاهده کنم؛ انگار بر همه این حوادث و مناظر و

واقعیات اشراف دارم و نسبت به همه آنها اطلاع دارم. لذا اگر موبایل کار کند و از آنجا گوشی دستم باشد به قطاری که می رود می گویم مواظب باشید که مثلا ریل راه آهن در بیست کیلومتری جلوی شما دچار حادثه شده است به آنجا که می رسید رعایت کنید. می گویند: ! این از کجا می داند؟ ما که الان چیزی نمی بینیم، این از کجا می داند؟ این حتما علم غیب دارد. نه بابا! علم غیب نداریم! ما بالا رفتیم و از آنجا قضیه را مشاهده می کنیم و به آن لوکوموتیوران می گوئیم: آقا مواظب باش مسأله این طور است. الان مسائلی که برای هواپیماها اتفاق می افتد همین طور است، همه اینها در همین مسأله است. یک ماهواره آن بالا رفته است و از تمام فعل و انفعالاتی که در جوّ و غیر جوّ انجام می گیرد عکس برداری می کند، دائما خلبان را به آن اطلاعاتی که در مقابلش هست می رساند؛ در قسمت جلو یک توده هوای مزاحم وجود دارد، ارتفاعت را بالاتر ببر، یا پایین تر بیاور. یا در قبال تو بعضی از ابرهای حامل الکتریسیته cb وجود دارد، ارتفاعت را پایین بیاور.

این از کجا این حرف را می‌زند؟! اینکه الآن نمی‌فهمد. اما آنکه آن بالاست تمام این قضایا و پدیده‌ها را مشاهده می‌کند، این بیچاره‌ای که دستش از همه مسائل خالی است، این اطلاعات را در اختیار او دارد قرار می‌دهد؛ این می‌شود ثابتات.

پس عالم ثابتات یعنی عالمی که در آن عالم، فضایی که در آن فضا، انسان از دایره طبیعت خارج می‌شود، از دایره انطباق حرکت سیالی زمان خارج می‌شود؛ از نظر مادی هم امثله‌ای دارد. هر مقداری که آن قدرت و قوت بیشتر باشد به همان مقدار اطلاعات نسبت به آینده و قبل بیشتر خواهد بود، این برمی‌گردد به خصوصیات که در این است.

لذا شما در بعضی از اوقات مطالبی که برخی بزرگان می‌گویند را مشاهده می‌کنید که خلاف در می‌آید؛ این خیلی بالا نرفته، ماهواره و دیشش خیلی چیزها را نگرفته است! می‌گوید چنین قضیه‌ای دو سال دیگر اتفاق می‌افتد، شما هرچه می‌نشینید می‌بینید نه آقا! اتفاقی نمی‌افتد، خبری نیست. رفته در ثابتات، اما آن مقداری که باید نسبت به آن مسائل

تو در تو اشراف پیدا کند بالا نرفته است، فقط قسمت ظاهر را دیده است، اما آن عللی که بالای این قضایا و مسائل هستند هنوز برای او ناشناخته است، تصور می‌کند که به مطلب رسیده است. این مسأله، مربوط به ثابتات است.

پس بنابراین صحبت در این است آیا عملی را که ما در شب قدر انجام می‌دهیم، همان‌طوری که در توضیح عالم قضاء و قدر گفته شد و بعداً هم گفته خواهد شد - فعلا من مقداری اذهان را با شواهد و امثله آشنایی می‌دهم - آن وقت می‌گوییم اصل قضاء و قدر چیست، آن را هنوز نگفته‌ایم! که اصلاً مسأله قضاء و قدر، قلم و لوح و دفتر و پرونده و فایل است که یکی یکی در آن بنویسند؟! یا این که مطلب دیگری خواهد بود؟ حالا فعلا به خود خصوصیات و امثال ذلک و قرائن و شواهد نگاه می‌کنیم تا مقداری با این مطلب آشنایی پیدا کنیم.

فرض کنید می‌فرماید که شب نوزدهم از لیالی قدر است، شب بیست و یکم از لیالی قدر است. خودمان را آماده می‌کنیم؛ امشب از لیالی قدر است و

در آن خصوصیت است، مواظب باشیم از دست ندهیم، حواسمان جمع باشد خیلی با کسی صحبت نکنیم، تمام شب را در حال طهارت باشیم، یک وقتی نخوابیم و سایر چیزهایی که باید رعایت شود و مسائلی در نظر گرفته شود تا اینکه آن اتصالی که برای انسان هست، اتصالِ بهتری باشد. ولی کسی تا به حال سؤال نکرده که طهارت ما چه ربطی به قلم تقدیر پروردگار دارد؟ این چه ربطی به هم دارند؟ خدا می خواهد تقدیر بکند، آن وقت بنده باید طاهر باشم و ضویش را بگیرم؟! او می خواهد این فایل ها را بنویسد که در سال آینده چه حوادث و قضایایی پیش می آید، قضیه به بیداری من چه مربوط است؟! حالا بنده بیدار باشم. آن خدا کار خودش را انجام می دهد، آن ملائکه و قلم و دفتر دستشان گرفته اند و ایشان باید در هفته دیگر فلان قضیه و حادثه برایش پیش بیاید، دو هفته بعد باید فلان مسأله برایش پیش بیاید، ماه دیگر باید فلان چیز پیش بیاید، بنده وضو بگیرم و بی خوابی داشته باشم و عبادت بکنم، به تقدیر خدا چه مربوط است!؟

خدا بگوید: عجب آدم خوبی است، بیا بیا!
این الآن نماز می خواند، اسمش را در این صفحه
ناجحین و رابحین بنویسیم، این وضو گرفته! نه او
الآن وضو ندارد، خطش بزن! ببینیم می رود وضو
بگیرد یا نه؟! یا مثلا این دارد حرف می زند، این اصلا
شب قدر را نمی فهمد چیست، با رفیقش جوک
می گوید و می خندد و ...! یا از این جور چیزها!
اینکه این کارها را انجام می دهد چه ربطی به عالم
تقدیر دارد؟ خدا تقدیر خودش را انجام می دهد، من
وضو داشته باشم یا نداشته باشم. آیا آن کسالتی که
دو ماه دیگر انجام می دهد، به عبادت امشب من
بستگی دارد؟ چه ربطی به همدیگر دارد؟ چه ربطی
به طهارت و بیداری من دارد؟ اینکه می گویند بیدار
و متوجه باشید برای چه؟ متوجه باشید تا خدا نگاه
کند شما بیدارید، این طوری بنویسد! این اصلا معنا
ندارد که ما بخواهیم عالم مشیت و قضاء و قدر را به
این نحو توجیه کنیم؛ مسخره است! که خدا به خاطر
یک طهارت شب قدر ما، به خاطر صد رکعت نماز
خواندن شب قدر ما، به خاطر یک بیداری شب قدر

ما ... مگر مرحوم قاضی - همان طوری که مرحوم آقا از مرحوم آشیخ عباس هاتف نقل می کردند - به بعضی از شاگردانشان سفارش نکردند که تا طلوع آفتاب بیدار باش؟ بعد که او خوابش برده بود و مرحوم قاضی تا او را دیدند گفتند: مگر نگفتم بیدار باش؟ چرا خوابت برد؟ لذا گفتند: از دست رفت. یعنی این یک سال عوض شد و اَلّا دعوا و توبیخ نمی کردند.

حالا یا عوض شد یا قابل جبران هست آن هم جای صحبت دارد که اگر در شب بیست و یکم چنین خطا، اشتباه، غفلت از ما سر زد آیا قابل جبران هست یا نه؟ مثلاً در بعضی از روایات داریم که برای کسانی که شب قدر را نتوانند آن طور که باید و شاید درک کنند باید منتظر بمانند تا در عرفات، آنجا وقتی که رحمت پروردگار شامل بندگانش خواهد شد، بتوانند کاری انجام بدهند و توبه کنند و توبه آنها هم مورد پذیرش و رحمت خدا قرار بگیرد. ببینید از ماه رمضان، شوال و ذی قعدة و ذی حجه سه ماه دیگر، معلوم می شود آنجا یک خبرهایی هست که

باید سعی کند که در آنجا جبران کند و قابل برای جبران هست.

در اینجا چه مطلبی هست و تقدیر و مشیت خدا چه ارتباطی با ما دارد؟ ببینید، داریم نزدیک می‌شویم که دقیقا ما خودمان همان قدریم؛ وجود ما، آن خصوصیات ما، آن نفس ماست که خودِ اوست که قدر و مشیت خدا را ایجاد می‌کند، برایش ایجاد نمی‌کنند. لذا می‌گوید تو طهارت داشته باش، تو بیداری داشته باش، تو در حال غفلت نباش، یعنی چه؟ یعنی خودت داری خودت را تغییر می‌دهی، خودت را داری عوض می‌کنی، آنوقت در امشب که یک چنین حالی هست، ما هم آن را مهر می‌زنیم! تو خودت را عوض می‌کنی و بعد ما یکی یکی مهر می‌زنیم؛ لذا به هر مقدار که در شب قدر توجه بیشتر باشد، برای سال آینده مهم‌تر است.

اینجا دیگر روایاتی که فرمودند شب نوزدهم شب قدر است، شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم، معنایش روشن می‌شود؛ یعنی تهیو خود انسان برای تقدیر پرونده و تقدیر مَلَفّ سال آینده. خودِ

انسان تقدیر خود را ایجاد می‌کند، از شب نوزدهم شروع می‌شود؛ لذا کسی که شب نوزدهم غفلت دارد، شب بیست و یکم و بیست و سومش شب درستی نخواهد بود، چون نوزدهم را از دست داد. کسی که شب نوزدهم در حال توجه بگذراند ولی شب بیست و یکم را در حال غفلت بگذراند، شب بیست و سومش هم خراب است؛ چون بیست و یکم را این وسط از دست داد. این نیست که این مقدمه باشد، مسأله یک مسأله واقعی است.

این حرکت نفسانی که برای تثبیت مشیت خدا در سال آینده است از شب نوزدهم شروع می‌شود، یعنی از قبلش هجده روز باید روزه بگیرید، هجده روز آمادگی پیدا بکنید که در شب نوزدهم به ثمر و نتیجه برسد. بعد يك پله از شب نوزدهم را رد کنید، باز وسطش باید دو روز روزه بگیرید - روز نوزدهم و بیستم - این دو روزی که روزه گرفتید، باز يك حال آمادگی ... - اینها مطالبی است که بزرگان فرموده‌اند از پیش خودم نمی‌گویم - شب نوزدهم و بیستم ماه رمضان را که می‌گذرانی آن حالت، تقویت می‌شود

برای دوباره يك دوری که می خواهد انجام بشود در شب بیست و یکم؛ عرض کردیم **وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ...** ق، ۳۸ این دور، يك دور زده می شود، دو دور زده می شود؛ هر کدام از این دورها و هر کدام از این طورها، در نقش و کیفیت تعیین عالم ماده نقش دارد. نمی شود یکی از -ها باشد و یکی از آنها نباشد. این حلقه می شود يك حلقه مفقوده و افتاده، این يك حلقه الآن وجود ندارد. وقتی وجود ندارد لنگ است، خراب است، آنچه که باید انجام بشود انجام نمی شود. باز دو روز دیگر می گویند روزه بگیر؛ روزه بیست و یکم و روزه بیست و دوم، برای آخرین مرتبه که شب بیست و سوم است، آنجا دیگر **يَنْجِزُ تَنْجِيزاً وَ يَنْجِزُ إِجْزَاءً**، دیگر به مرتبه فعلیت و انجام می رسد. یعنی کسی که در این ایام به این حالت باشد، در شب بیست و سوم می بیند فرق کرد؛ این فرق کردن تا يك سال با او هست. توجه کردید؟ يك تکانی خورد، این حالتش که احساس کرد تغییر کرد، این حالت دیگر رهایش نمی کند تا يك سال دائم انگولکش

می‌کند! این می‌شود تقدیر. تا یک سال این با او هست، تا یک سال نشاط دارد، تا یک سال در فکر است، تا یک سال پیگیر است. درست شد؟ این حرکت، حرکت پیوسته‌ای بود که آمد آمد جلو و در شب بیست و سوم، آن مشیت الهی که باید این تغییر و تحولات انجام شود، آن مشیت الهی انجام شد.

در این قضیه حکایات مولانا را بخوانید،^۱ نقاش‌های چین و نقاش‌های روم که با هم مسابقه دادند، نقاش‌های رومی همین‌طور شروع کردند به نقش و نگار و در وسطشان پرده‌ای زده بودند، این طرف پرده رومی‌ها بودند و این طرف هم چینی بودند.

هر کو نکند فهمی زین نقش [کَلک] خیال انگیز
*** نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد^۲
این شعر خواجه خیلی عجیب است که چطور عالم قضاء و قدر را در این شعر مجسم می‌کند و برای انسان توضیح می‌دهد که باید دید قلم تقدیر چه

^۱ مثنوی معنوی، دفتر اول

^۲ دیوان حافظ

نوع می‌گردد و خوشا به حال آن کسانی که یک سر و سرّی پیدا کردند و از این قضیه، چیزی سر در می‌آورند.

نقشش به خطا، یعنی همین‌طور دارد نقش می‌زند، فکر می‌کند، تدبیر می‌کند، این طرف و آن طرف می‌زند، این حيله آن حيله، این مکر آن مکر، ای بابا! خبر ندارد آن کسی که این نخ‌ها را می‌گرداند آن بالاست! نقشش به خطا، یعنی آن بالا را نگاه کن! چرا پایین را به هم می‌زنی، آن را به هم می‌زنی، تدبیر می‌کنی! یک نگاه به بالا بکن دیگر خیالت راحت می‌شود. نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد.

رومی‌ها شروع کردند نقش و نگار و آب‌رنگ‌ها و مناظر را انجام دادند و چینی‌ها هم این طرف شروع به صیقل دادن کردند و دل را درست کردند، دیوار را صیقل دادند. هیچ‌کار هم نکردند فقط صیقل زدند، دیوار مثل آینه شد. موقعی که پرده را کنار زدند آن نقش بر دیوار می‌افتاد - این چینی‌ها را که می‌گویند اجناس قلبی درست می‌کنند، مثل

اینکه از آن زمان‌ها بوده است! هرچه را که بگویی درست می‌کنند! هرچه جنس در دنیا هست حتی در همین ایران بیچاره خودمان، هرچه بگویی چینی است! از تخم مرغ گرفته تا کفش بُنجل را برای ما می‌آورند، آن خوب‌هایش جای دیگر برای از ما بهتران می‌رود! با یکی از دوستانمان که چندی پیش سفری به آنجا داشتیم می‌گفت نگاه کن! اینها در آدمی زاد هم کپی می‌زنند، همه عین هم‌دیگرند! این یکی با آن یکی حرف می‌زند، بعد یکی دیگر می‌آید خیال می‌کنی این همان قبلی است. می‌گویی بابا الان این کار را کردی، می‌گویند: من اصلاً تو را ندیدم! مثل اینکه از همان موقع، در کپی زدن یک چیزی‌شان می‌شده است.

وقتی که پرده را برداشتند کپی آن تصویر روی دیوار افتاد. عجب کپی می‌زنند از خود جنس اصلی هم قشنگ‌تر! این عجیب است! آدم اشتباه می‌کند که این آیا جنس اصلی و امریکایی است و یا اینکه مال چین و قلابی است؛ این اصلی است و یا آن قلابی است، ولی اینها وقتی که قلابی می‌زنند، از همان

جنس اصلی امریکایی قشنگ تر و بزرگ کرده تر و بهتر در می آورند. در موضوعات سیاسی داخل نشویم عقلمان نمی رسد. یک چیزهایی است که عقل ما قد نمی دهد. یعنی ما اصلاً در واقع هیچی نمی فهمیم؛ فقط یک عده خاصی می فهمند و بقیه نمی فهمند، وقتی کسی چیزی نفهمد باید افسارش را دست او بدهد، چیزی سرش نمی شود دیگر! فقط یکی دو سه نفر هستند که در این دنیا می فهمند و بقیه همه گاه و یونجه خورده اند و چیزهای دیگر خورده اند!

وقتی که پرده را برداشتند آن نقش، روی این دیوار افتاد و این دیوار نقش روم شد! وقتی نگاه کردند دیدند عجب! تالوئی که این دارد و شعاعی که از این بلند می شود آن ندارد، آمدند نگاه کردند دیدند اینها هم آنها را درست کرده بودند - حالا درست نکرده بودند ها! - چینی ها هم صدایش را در نیاوردند که آقا ما داریم صیقل می زنیم. وقتی یکی می خواهد کلک بزند که نمی گوید من دارم کلک می زنم، بعداً خود ما می فهمیم که همه اش کلک است! و الا آنها که از اول نمی گویند کلک می زنیم

صیقل می‌زنیم. بعد از مدتی می‌فهمیم عجب، ای داد بی‌داد، همه‌اش کلک بوده، اا، به ما گفتند ما داریم نقاشی می‌کنیم، نگو دارد صیقل می‌زند، دارد قلابی می‌زند، منظورم چینی‌ها هستند، آنها آن موقع داشتند همه اینها را صیقل می‌زنند. چه کار کرده است؟ شروع کرده دیوار را به صاف کردن، دیوار را ترمیم کردن، جدار را اصلاح کردن.

عالم قضاء و قدر هم همین است، می‌گویند خودت را اصلاح کن، چیزی نوشته نمی‌شود! متوجه شدید؟ چیزی نوشته نمی‌شود، خودت را اصلاح کن، خودت را عوض کن، خودت را تغییر بده، تحوّل پیدا کن و تبدّل پیدا کن، این تحوّل و تبدّل و تغییر به هر مرتبه‌ای که باشد آن می‌شود قدر! هر مرتبه‌ای که هست. اگر در این مدت توانستیم خودمان را جوری متحوّل و متبدّل کنیم و عوض کنیم و کاملاً ارتباطمان را با پروردگار صاف بود، در شب بیست و سوم، قدر ما همان می‌شود و این شخص در این يك سال صاف است. و اگر نه، هفتاد درصد می‌شود. لذا در این

شب‌ها باید همه تعلقات را از خودمان کنار بریزیم.
شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم، شب
روضه‌خوانی نیست، البته ضربت خوردن امیرالمؤمنین
علیه‌السلام در این شب قرار گرفته است ولی مگر در
زمان پیغمبر هم شب روضه‌خوانی بود؟ امیرالمؤمنین
علیه‌السلام که هنوز کشته نشده بود، پس شب نوزدهم
و بیست و یکم چه کار می‌کردند؟ روضه می‌خواندند؟
یا علی ضربت به سرت زدند! هنوز بابا امیرالمؤمنین
بغل پیغمبر است! شب نوزدهم و بیست و یکم و
بیست و سوم شب روضه‌خوانی نیست، شب اتصال
انسان است؛ البته به مناسبت این حادثه‌ای که انجام
شده است باید انسان متوسل بشود **وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ
الْوَسِيلَةَ** ... الهائده، ۳۵ توسل به چه شود؟ توسل به
ولایت باید باشد.

شب نوزدهم و بیست و یکم طبعاً روضه
امیرالمؤمنین و توسل به آن حضرت است، شب
بیست و سوم دیگر از بحث آن دو شب خارج
می‌شود، حالا یا ادامه آن توسل به امیرالمؤمنین یا

سیدالشهداء، یا هر کس دیگر فرقی نمی‌کند، موسی بن جعفر، امام رضا علیهم‌السلام؛ آیه نیامده که شب بیست و سوم حتما باید توسل به امام حسین علیه السلام باشد، البته توسل به حضرت را داریم، اما توسل به سایر ائمه، هیچ اشکالی ندارد که انسان نسبت به سایر ائمه، نسبت به امام زمان توسل داشته باشد. توسل به امام زمان هم که روضه ندارد! امام زمان هم که هنوز حی است.

شب اتصال است شب برقراری حال است.

انسان، حال برقرار کند، لذا چه اشکال دارد که این شب‌ها اشعار بخواند، اشعار بزرگان و عرفاء، اشعار اولیاء الهی، ادعیه‌ای که از ائمه آمده است، الزامی در گریه و توسل به این کیفیت نیست؛ بلکه مسأله این است که انسان حال خودش را به نحوی تغییر بدهد که آن جنبه اتصال باشد. این اتصال به هر مقداری باشد، آن قدرش می‌شود. اگر هفتاد درصد باشد، هفتاد درصد انسان نصیب دارد، و اگر پنجاه درصد باشد، پنجاه درصد نصیب دارد. لذا خوب است انسان حال خودش را در این ایام سبک کند؛ تعلقات

خودش را کم کند، سعی کند در این هجده روز که از ماه مبارک روزه می‌گیرد، در مسیر روزه خاص یا خاص الخاص حرکت کند و از آن روزه‌ها بگیرد که همه این‌ها نقش‌گذار و محوّل و مغیر و مبدّل نفس، در ارتباط با آنها هستند.

پس بنابراین روی این جهت، روایاتی که در اینجا هست حل شد؛ روایاتی مبنی بر این که شب نوزدهم شب قدر است یا شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم یا هر سه شب، باید گفت که هیچ‌کدام از این‌ها جنبه مقدّمی ندارد، شب نوزدهم جنبه مقدّمی ندارد، اگر بگوییم شب نوزدهم شب قدر بوده درست است، شب بیست و یکم هم بگوییم درست است، هر سه شب هم بگوییم درست است. روایت جُهنی که شب بیست و سوم را بیان می‌کند، آن مربوط می‌شود به انجام، یعنی دیگر تمام شد، یعنی شبی که پرده را از وسط برداشتند و صیقلی دادن دیگر تمام شد. اما آیا این صیقلی شب بیست و سوم انجام شد؟ نه خیر! صیقل دادن در شب‌های دیگر انجام شده تا به اینجا رسیده است. این نیست

که خلق الساعه صیقلی این دیوار در شب بیست و سوم باشد و شب‌های دیگر فقط جنبه مقدمه داشته باشد - منظور از مقدمه هم یعنی یک حال آمادگی - در شب‌های دیگر جنبه سازندگی هست نه جنبه مقدمی که این مسأله تأثیر روی شب بیست و سوم دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ